

به نام آنکه هستی نام از او یافت

مشق های اوقات بی کاری

مجموعه شعر نو

سیا لیم سویان (ا.م. غروب)

(۱۳۵۰)



تهران - نشر رستوی سپید

سرشناسه / موسویان (م.ا.غروب) / سید امیر / ۱۳۳۵
عنوان و نام پدیدآور / مشق‌های اوقات بی‌کاری / از سید امیر موسویان (م.ا.غروب)

مشخصات نشر / تهران / پرستوی سپید / چاپ اول / ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری / ۹۶ صفحه / ۱۰۰۰ نسخه

شابک / ۹-۰۵-۶۸۱۳-۶۰۰-۹۷۸

موضوع / شعر فارسی / قرن ۱۴

ردیف / بندی کنگره / ۱۳۹۲ م ۵۴۸۲۶۶۵ و / PIR ۸۲۲۳

۵۰ بندی دیوبندی / ۱/۶۲ فا ۸

شماره کتاب / ۳۰۹۰۳۸۲ / م

وضعیت پرستوی سپید / فیبا



انتشار پرستوی سپید

مشق‌های اوقات بی‌کاری / سید امیر موسویان (م.ا.غروب)

ناظر چاپ و اجرا / رضا...

ویراستار: فرحناز یوسفی

طرح روی جلد و اجرا / سپیدار زمان

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۲

تعداد صفحات / ۹۶ صفحه شمارگان / ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

ISBN 978-600-6813-05-9

شابک / ۹-۰۵-۶۸۱۳-۶۰۰-۹۷۸

آدرس: خیابان انقلاب / خیابان رازی / انتهای شیرزاد شرقی / بن بست آسمان / پلاک ۵ / واحد ۱۰

تلفن: ۰۹۱۲۲۹۰۲۹۱۰ - ۶۶۷۱۱۶۳۴

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات

۷.....	مقدمه ناشر
۹.....	مقدمه ا.م. غروب

دفتر اول

پرواز در تاریکی

سروده‌های دوران قبل از انقلاب اسلامی

(سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۵)

کد	عنوان	صفحه
۱	سار	۱۵
۳	ابر	۱۶
۴	باد ویرانگر	۱۷
۵	رهگذر	۱۸
۶	آخرین گلبرگ امید	۱۹
۷	زیر تیغ	۲۰
۱۳	رسالت شعر	۲۱
۱۴	ای دوست	۲۲
۱۶	می‌آید پیش مردی	۲۳
۱۸	سفر	۲۴

دفتر دوم

عشقم جهنمی‌ست از جنس لیلی

(از ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۰ تا ۱۴ آبان ۱۳۹۰)

۲۰	زندگی قصه رنجی‌ست	۲۵
۲۱	تو را دوباره خواهم دید	۲۶
۲۴	زلیخای ما	۲۷
۲۵	قصه عشق	۲۸

۲۶	کارون من	۳۱
۲۷	جدایی	۳۲
۲۸	واژه عشق	۳۳
۳۰	سرود فریاد	۳۴
۳۱	نگو آن جا تو تبعیدی	۳۵
۳۲	پرواز در مه	۳۶
۳۵	آسمان ابر بهاری ست دگر	۳۷
۳۸	ده ابرو است	۳۸
۳۷	بیدارگری	۳۹
۴۰	آسین هم بس	۴۰
۴۱	تبر ۱	۴۱
۴۲	تبر ۲	۴۲
۴۵	کیوتر	۴۳
۴۶	دشنه سرد نگاهت	۴۴
۴۸	خواستم	۴۵
۵۰	بهای آزادی ات جانم بود	۴۶
۵۲	نمی داند که می دانم	۴۷
۵۳	به دنبال تو	۴۸
۵۶	زمستان	۴۹
۵۸	مرگ یک کودک خیابانی	۵۰
۶۲	نشستم ساکت و خاموش	۵۱
۶۴	مزارم	۵۲
۶۶	هر روز فردایم را می میرم	۵۳
۶۷	بی وفا، لیلی	۵۴
۷۲	دیگر فردایی برایم نمانده است	۵۵
۷۴	به کدام گنه بسوزم	۵۶
۷۷	اشک در لبخند	۵۸

۸۲	آن روز که لیلی را من عاشق بودم	۶۰
۸۳	عشقم جهنمی ست از جنس لیلی	۶۱
۸۵	آرام، آرام، لیلی	۶۲
۹۰	درو کن کاشته‌هایم را	۶۳
۹۱	سفره گرسنگی تو	۶۴
۹۳	به گاه خنده می‌گیریم	۶۵
۹۶	آن من و آن بود	۶۶
۹۷	آی لیلی	۶۷
۹۹	چشمه	۶۸
۱۰۱	زمین سبزه‌اش	۶۹
۱۰۹	چه محکم می‌نویسد	۷۰
۱۱۰	آسمان تاریک می‌شد	۷۱
۱۱۱	آن روز که چشمانم	۷۲

موم

مجنون هر هام شدن است

(از ۶ فروردین ۱۲۹۱ تا ۹ بهمن ۱۲۹۱)

۱۱۴	چه کسی بر من کبریت کشید	۷۳
۱۱۵	چرا در بسته شد؟	۷۴
۱۱۸	فکرت	۷۵
۱۲۰	مدینه در خواب	۷۶
۱۲۱	به زیر سایهات لیلی	۷۷
۱۲۲	ترکه چشمان تو	۷۸
۱۲۳	زمین سبز بود	۷۹
۱۲۵	می‌شد با بوسه‌ای هم	۸۰
۱۲۸	بدون ابر هم می‌توان گریست	۸۱
۱۳۹	من می‌گریستم	۸۲

۸۳	۱۴۰ درد
۸۴	۱۴۴ پاشویه
۸۵	۱۴۶ حسرت
۸۶	۱۴۷ بُخل چشمان سیاحت
۸۷	۱۴۸ چرا نمی‌توانم
۸۸	۱۴۹ مجنون هم تمام شدنی ست
۸۹	۱۵۳ انتظار دیدنت
۹۰	۱۵۱ وفای دیوار خواهم کرد
۹۱	۱۶۷ روح ناخوردهات
۹۲	۱۶۸ هر دینی نیست
۹۳	۱۷۰ غسل نفوس
۹۴	۱۷۳ سرخی چشمان سحر
۹۵	۱۷۸ با تو بودن

معرفی شاعر



سید امیر موسویان در سال ۱۳۳۵ در شهرستان رامهرمز و در خانواده‌ای فقیر و مذهبی به دنیا آمد. کودکی خود را در شهرستان‌های رامهرمز، آبادان، شیراز، تهران و سرانجام در اهواز طی کرد. دوره دبستان و دبیرستان را، توأم با کار و ورزش، در شهرستان اهواز به پایان رساند. ۱۱ تا ۱۴ سالگی را، در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اهواز، به فعالیت‌های فرهنگی - هنری پرداخت. او قهرمان بازی‌های ۱ و ۲۰۰ متر، قهرمان خوزستان و ایران همچنین عضو تیم‌های فوتبال «نار اهواز» و آموزشگاه‌های خوزستان بود.

در سال ۱۳۵۷ و پس از اخذ دیپلم و یک سال بی‌کاری، سربازی را در تربت حیدریه آغاز و هم‌زمان با جریان انقلاب اسلامی و فرار از خدمت و حضور در نورآباد ممسنی، و پس از پیروزی انقلاب در تهران به پایان رساند. هم‌زمان، در کنکور شرکت و در مدرسه عالی ورزش تهران پذیرفته شده و در تهران ماندگار شد. سال دوم، مصادف با انقلاب فرهنگی و سه ماه جنگ تحمیلی آغاز گردید. وی ابتدا در مسجد محل به فعالیت فرهنگی و اجتماعی پرداخته و سپس به جبهه اعزام و پس از مدتی حضور در جبهه، از خط مقدم بازگشت و به عنوان منشی دفتر سپاه حمیدیه حضور یافت. بنا به درخواست انجمن علمی دانشکده، و جهت فعالیت در رشته دو و میدانی شاخه تربیت بدنی جهاد دانشگاهی، از سپاه حمیدیه جدا گردید. مدتی دبیر ورزش، و مدت پنج سال

نیز به عنوان مسئول کتابخانه‌های مدارس مناطق ۳ و ۶ تهران و عضو شورای کتاب استان، بود. سال ۱۳۶۰، تأهل اختیار کرد. در سال ۱۳۶۴ موفق به اخذ مدرک لیسانس تربیت بدنی شد. وی ابتدا به ریاست کمیته ورزش‌های طبیعی جهاد تربیت بدنی و سپس به عنوان کارشناس فرهنگی - ورزشی و کارشناس برنامه‌ریزی در سازمان تربیت بدنی کشور استخدام گردید. چندی بعد دبیری شورای برنامه‌ریزی ورزش همگانی کشور و سرانجام به ریاست فدراسیون ورزشی و تفریحی ایران منصوب گردید. وی در طول این ۵ سال، مرتباً به صورت فردی و داوطلبانه به جبهه اعزام می‌شد.

در سال ۱۳۶۶ به کشور آلمان غربی اعزام و پس از ۱۸ ماه تحصیل ورزشی، به ایران بازگشت. وی همیشه در اهواز ماندگار شد. وی در دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده نفت ایران و مرکز مدیریت دولتی خوزستان، به تدریس دروس ورزشی پرداخت. در سال ۱۳۷۰ به استخدام شرکت فولاد خوزستان درآمده و مدت ۱۵ سال ریاست تربیت بدنی، عضویت و دبیری هیئت مدیره، معاونت و قائم مقام باشگاه فرهنگی ورزشی فولاد خوزستان را برعهده داشته است. ایشان ۷ کتاب ورزشی از زبان آلمانی ترجمه کرده‌اند. وی در سال ۱۳۷۶ موفق به اخذ مدرک لیسانس مدیریت گردیده و هم‌اینک به عنوان مشاور تحقیقاتی و پژوهشی در شرکت فولاد خوزستان مشغول به کار و دانشجوی دکترای مدیریت استراتژیک می‌باشد.

«انتشارات پرستوی سپید»

«بهار ۱۳۹۲»

مقدمهٔ ا.م. غروب

چون مجموعه شعر « مشق‌های اوقات بی‌کاری »، اولین کتاب شعر من است که زیر چاپ می‌رود، لازم است که در بارهٔ من، سروده‌هایم و همچنین دوره‌های سرایش شعری‌ام، توضیحاتی بدهم. در خصوص معرفی که ناشر قبول نداشت فرمودند، اما در بارهٔ دوره‌های شعری و معرفی سروده‌هایم، خود اندک توضیحی ارائه می‌کنم. امید که مقبول شما فرهیختگان افتد. ابتدا در بارهٔ دوره‌های شعری و ایامی که شعری نسرودم، می‌گویم:

الف. دوره‌های سرایش و عدم سرایش شعر:

۱. سرایش: از مرداد ۱۳۵۵ الی اواخر بهمن ۱۳۵۷

سروده‌های این دوره ۳ سال و ۶ ماهه، همه شعر نو هستند. این دوره سه سال به طول انجامید. در این دانش آموزی و دوره سخت سربازی. من تحت تأثیر شرایط اجتماعی، بلور رزیم سابق، فقر حاکم، اختناق، ظلم، بیداد، فاصله‌های طبقاتی و ... به بلور شعری در یک برخورد ساده با یکی از دوستان، در سال ۱۳۳۵ به سرودن روی برگردم. آن روزها ساله بودم.

در طول این دوره، حدود ۲۰۰ قطعه شعر نو سرودم. متأسفانه بر اساس توهم شخصی، و نیز احتمالی عدم امتیاز در نگهداری این سروده‌ها در منزل پدری و با توجه به حساسیت شرایط خانوادگی و نهایتاً اطاعت پدرم و مخالفت وی، بیشتر آن سروده‌ها را در شکاف کوهی دور از منزل پنهان می‌کردم. متأسفانه پس از پیروزی انقلاب و حضور در پادگان برای گذران مابقی دوره خدمت سربازی. منطقه مذکور توسط مردم محل صلواتی اعلام شد و همهٔ آن سروده‌ها، به جز ۱۸ قطعه که در نزد دیگران داشته و یا به خاطر دارم، مابقی را از دست دادم. اینک از بین همین ۱۸ قطعه، ۱۲ قطعه را در این مجموعه شعر آورده‌ام. البته در همین سال‌ها یک غزل در سربازی و چند رباعی و دوبیتی ناشی از سوز غمی سرودم. اما این سروده‌ها به گونه‌ای نبودند که جدیت مرا در سرودن شعر کلاسیک نشان دهند.

۲. دورهٔ عدم سرایش: اواخر بهمن ۱۳۵۷ الی ۱ فروردین ۱۳۷۴

از اواخر بهمن ۱۳۵۷ و به دلایل: حضور در صحنه‌های بعد از پیروزی انقلاب،

کمک به استقرار یک نظام مردمی، تحصیل و تأهل هم زمان، حضور در جبهه جنگ تحمیلی، خدمت در چند پست ورزشی، هم زمان در سطح کشور، اعزام به خارج، تدریس در دانشگاه و... و نیز عدم توجه و همچنین عدم نگاه کاری و یا حرفه‌ای به شعر و شاعری و ... به مدت ۱۶ سال و ۱ ماه از سرودن شعر دور گردیدم.

۲. دوره دوم: ۱ فروردین ۱۳۷۴ الی ۹ فروردین ۱۳۷۹:

دوباره پس از ۱۶ سال و ۱ ماه دوری از سرایش، در فروردین ۱۳۷۴، در سرایطی عاطفی قرار گرفتم و احساس کردم که تنها چیزی که می‌تواند فشارهای دنیایی را از من بردارد، شعر است. این بار به سراغ شعر کلاسیک در قالب‌های غزل، سنو، دوبیتی، رباعی، رقت، در این مدت، چندین قطعه شعر کلاسیک که بیشتر با دوامین عشق زمین و آسمانی بودند، سرودم. این دوره ۵ سال به طول انجامید.

۴. دوره عدم سرایش: فروردین ۱۳۷۹ الی ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰

در طول این ۱۱ سال و ۲ ماه، به سرایش‌های قالب شعری - چه شعر نو و چه شعر کلاسیک - نپرداختم. اما گاهی در میان ورق پاره‌هایم چند دوبیتی که به تعداد ۵ انگشت یک دست هم می‌رسید، دیده‌ام. تاریخ این سروده‌ها از فروردین ۱۳۷۹ تا ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ بوده که گاهی به مناسبت‌های مختلف سروده شده‌اند؛ اما این سروده‌ها به گونه‌ای نبودند که جدیت مرا در سرودن شعر در این سال‌ها نشان دهند.

۵. دوره سوم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۰ الی ۹ بهمن ۱۳۹۰

پس از ۱۱ سال و ۲ ماه غیبت طولانی در سرایش شعر، و اثر ناملایمات زندگی فردی و اجتماعی که برآیم پیش آمد، در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۰، مجدداً به سرایش شعر نو روی آوردم. یعنی پس از ۳۳ سال و ۳ ماه غیبت ممتد از شعر نو (حساب شعر نو را از حساب شعر کلاسیک جدا کردیم). این حساب آن سه دهه قبلی چندان کمکی به سرایش‌های دوره دوم شعر نو نمی‌کند. مضاف بر آن، آن دوره، هیچ پشتوانه یا سابقه‌ای یا شأنی برای حقیر محسوب نمی‌گردد. من آن دوره را یک دوره گذرای شعر نو برای خود دانسته و از سابقه شعری خود حذف شده می‌دانم. اگرچه ملاحظه می‌فرمائید که ۱۴ قطعه از

آن دوره را در ابتدای این مجموعه شعر آورده‌ام، برای یادآوری و نیز ثبت آن به عنوان کار شعری خود می‌باشد.

ب: در بارهٔ مضمون، قالب و ... شعر نوی من:

برخلاف دورهٔ اول شعری نوی من، که همه دارای مضمون اجتماعی بودند، غالب شعرهای دورهٔ دوم، دارای مضمون من فردی، می‌باشند. این مضامین شامل عاشقانه^۱، حدیث نفس و خطاب به شعرم هستند. البته تعداد زیادی هم با مضمون من اجتماعی^۲ سروده‌ام. البته این مضمون، شامل شعر اجتماعی محض شده و یا برای طبیعت هستند.

۱. مضمون من فردی یا شعر عاشقانه:

عاشقانه من، حاصل تجربیات تلخیست که از عشقی ناکام سرچشمه می‌گیرد. عاشقانه‌های من، تصویر واقعی تلخی شکست عشق است در زندگی من. محتوای این عشق‌ها، اساس واقعیت زندگی تلخ عاشقانه من و عشق ناکام استوار است. نام این عشق‌ها را «عاشقانهٔ متنفرانه» گذاشته‌ام. عاشقانه‌های من مدح معشوق یا ستایشی نیستند، بلکه از معشوقی می‌گویند که دوستش می‌داشتم و تنفری را که پس از آن این عشق بر من تحمیل کرد. در این مضمون سروده‌ها، نماد این معشوق زندگی را گاهی «او» و غالباً «لیلی» یا «لیلی بیابانی» انتخاب می‌کنم.

او کیست؟ او لیلی بیابانی و نماد عشق متنفرانه واقعی من است. لیلی بیابانی همان لیلی مجنونی است که همه می‌شناسیم. همان لیلی، که سمبل عشق تنوریست، که اینک برای من تبدیل به آن سنخ کهن می‌شود که مجنون را دیگر نمی‌بیند. به عشق او پشت پا می‌زند، بر مجنون جفا می‌کند و دوری را بر او تحمیل می‌کند.

اما چرا من در این مضمون سروده‌هایم، این سمبل شناخته شده را از ویژگی عشق پاکش خارج می‌کنم و وجود او را تنفرآمیز می‌کنم؟ زیرا این لیلی عشق اول من بود، درست همین لیلی بیابانی بود. او هم کم از

^۱ در خصوص عاشقانه و چه نوع عاشقانه و ... بودن این سروده‌ها، در پی توضیح خواهم داد.

^۲ در این خصوص نیز در پی توضیح خواهم داد.

ویژگی‌های لیلی پاک من خارج گردید و موجبات تنفر مرا فراهم ساخت. شاید گفته شود که از اول آن عشق پاک، لیلی نبود، خیر پاک‌تر از آن لیلی بیابانی هم بود:

وہ، چه زیبا بود لیلی

وہ، چه مجنون بودم من،

مجنون لیلی.

افسوس که چه زود گذشت از روی جسد

...ای روزگار...

در این تکلم مضمون شعری، من عاطفه و اندیشه را با واقعیت عشق و نفرت ایجاد کرده در خود را - زیرا سال‌هاست که دیگر او را نمی‌بینم - خیالی کرده و به لیلی «لقائه ی متنفرانه» می‌دمم. آری در همین بازی عشق و نفرت است که من هم از لیلی بیابانی عبور می‌کنم و به «لیلی خیابانی» دل بسته و او را مجنون می‌بینم. در این جا، دیگر لیلی خیابانی، نماد عشق پاک من می‌شود. اما این لیلی خیابانی به مفهوم رایج آن، که هرزه‌گردان خیابانی باشند، نیست. بلکه لیلی بیابانی من کسی است که صداقت عشق را در کف خیابان از خود نشان می‌دهد و نه در این هزاران سال پیش. خیابان نیز نماد زندگی معمولی، ساده و صمیمی امثال من، مجنون‌های ساده است.

راستی چرا من جای این دو لیلی و مفهوم این دو لیلی و ساختار سمبلیک آنها را تغییر می‌دهم؟ دلیلی دارد. اما من می‌خواهم عاشق جدید و از این دست تاختن‌ها بر نمادهای پوسیده را ارائه کرده و به بستر حقیقت باطنی بکشانم. می‌شود. چرا که نه. این بازی شعر است با لیلی بسیار کهنساز و پرزده سنگ دلی که نمی‌گذارد هیچ لیلی دیگری جای او را بگیرد. او خودخواهی است که در دست دارد بر سر هر کوچه و بازار نام او را به عنوان سمبل عشق ببرند. او عذاب را قلم کرده است. انحصاری کرده است. می‌گوید تنها منم نماد عشق. آیا به راستی در اول این هزاران سال عشق و عاشقی، دیگر هیچ معشوقی مانند لیلی نیامد؟ نه پس کیست؟ عذرا کیست؟ و ... کیست؟

البته بحث در اینجا دو گونه لیلی‌ست: یکی لیلی بیابانی که شاعرانه بر او می‌تازم و او را متنفرانه می‌سرایم، و دیگری لیلی خیابانی که او را واقع‌بینانه

می‌ستایم و شاعرانه توصیفش می‌کنم.

شعر، خیال و احساس است. پس می‌توانم چنین کاری کنم. می‌توانم در مقابلش لیلی خودم را با تمامی ویژگی عصر جدیدش، برایش تصویر کنم. می‌خواهم لیلی خودم را براساس شرایط حال توصیف کنم. آیا نمی‌شود؟ اگر که در دنیای واقعی نمی‌شود، در دنیای شعر که می‌شود. شعر که منطق نیست، ممکن است در سروده‌ای بسرایم: گرما زده شده‌ام، ازین سرما... چه زیباست، اشک‌های من... همچو فرهادی که، تیشه بر ریشه شیرین می‌زند... و...

البته سروده‌های عشقی من، گاهی فریاد هستند، گاهی سکوت، اما بیشتر تنفر. فریاد و معذب‌رزمینی خود، لیلی، و یا سکوت و یا تنفر در برابر جفا یا سودای لیلی با من. این بستگی به مضمون آن سروده و حال و روز آن روز من دارد. اما همان‌گونه که می‌بینیم، بیشتر سروده‌های عشقی من، «عاشقانه متنفرانه» هستند.

به نظر من، این بستگی به پسند خواننده سروده‌های من دارد که چه حسی به او دست دهد. مثلاً من می‌سرایم: عشق پوچ، کسی ممکن است برداشت کند که این عشق که پوچ است، معنی نیست، بلکه، این زندگی‌ست که پوچ است و عشق پوچ را، زندگی پوچ تعبیر کند. پس تفاوت در باره مضمون شعری، به خواننده یا مخاطب بیرونی شعر برمی‌گردد که چه برداشت و تعبیر کند. پس این پسند مخاطب است که تعیین‌کننده برداشت نهایی، از پیام شعر می‌باشد.

در بحث مضمون حدیث نفس و خطاب به خود، شعرهایم هم باید بگویم که این دو شکل، سروده‌هایی هستند که من یا به خود یا به شعرم خطاب می‌کنم.

در مورد چگونگی تحت تأثیر قراردادن مخاطب بیرونی سروده‌هایم نیز، باید بگویم که من در سروده‌هایم، چند گونه با مخاطب بیرونی شعرم در تعامل می‌شوم: گاهی مضمون شعرم با عاطفی کردن، یا با ایجاد رابطه عاطفی و گاهی با به اندیشه واداشتن او، او را به درون یک سروده می‌کشانم. او می‌تواند از دهن این شعر هر آنچه که می‌پندارد، برداشت و سپس به برداشت خود بیند.

۲. مضمون من اجتماعی یا شعر اجتماعی:

درباره سروده‌های اجتماعی پس از انقلاب، نیز باید گفت که: من دغدغه‌ها، دردها، کاستی‌ها، ناهنجاری و...های اجتماعی محض خود را با دلسوزی و برای نشان دادن دردهای جامعه، بدون غرض و ... و بدون محکوم کردن دیگری و یا

انگشت اشاره به سوی کسی دراز کردن، به عرصه شعرکشانده تا با تصویرسازی آن، فوران شراره‌های بُعد اجتماعی درون خویش و آنچه که می‌بینم را، خاموش ساخته و این را سوپایی برای این معشوق زمینی - اجتماعی خود می‌بینم. پس مخاطبم بیشتر دیوانگانی چون خودم هستند و شاید دلسوزانی از نوع بعضی از افراد جامعه.

لازم به گفتن می‌دانم که سروده‌های اجتماعی محض من نیز اجتماعی صحت هستند که برای بالنده و بالغ سازی جامعه، نیت اصلاح و رفرم، پاک کردن روایند جامعه، و ... این گونه ناهنجارها سروده می‌شوند. این اجتماعی‌یات نیز از جنس دین و مذهب‌هایی است که «مثل خوره وجود مرا می‌خورند.» دردهایی که این جادین پس از عمر خود را - با این که انسان کوچکی بوده و هستم - برای خشک کردن، قطع کردن از این اقیانوس درد و مشکلات، هزینه کرده‌ام. همیشه دغدغه من دوران کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و اکنون که وارد ۵۷ سالگی می‌شوم، تبعیض، فاصله‌های زیاد طبقاتی و ... بوده‌اند. شعر اجتماعی من کاملاً شفاف و صریح است. این بوده و قابلیت برداشت و تعبیر دیگری ندارند.

در پایان با این توضیحات ادعا نمی‌کنم که: غالباً عاشقانه متنفرانه و گاه‌گاهی شعرا اجتماعی محض می‌سازم، تا خواننده این دل‌گریسته‌هایم، از هر کدام از این دو مضمون، چه مفهومی را داشته باشد. مجموعه حاضر، تحت عنوان «مشق‌های اوّل بهیاری»، شامل منتخبی از همین دو سنخ سروده‌های (معشوق زمینی - فردی و معشوق زمینی - اجتماعی) من است که از سال ۱۳۵۵ الی ۹ بهمن ماه ۱۳۹۱، سروده‌ام. البته این سروده‌های خود را قوی نمی‌دانم و نام شعر قوی نیز بر آنها نگذاشته و خود را در آغاز راهی طولانی و با عمری رو به پایان می‌بینم.

سید امیر موسویان

م.ا. غروب

اهواز - ۹ بهمن ۱۳۹۱